

در هر اتاقی، محل های امن را مشخص کنید (مثلاً زیر یک میز محکم یا کنار ستونها یا دیوارهای مجاور آنها).

به مناسبت درگذشت قدیمی ترین خلبان هلی کوپترهای امداد و نجات ایران

# پرواز از آسمان به آسمان

**شهروند** | فرصت برای مهربانی کنار عزیزان زندگی کردن همیشه باقی نیست؛ کینه و دلخوری از دیگران تنها احم به صورت زندگی خود وارد کردن است این درس به من آموخت که زندگی را با نگاه به آینده ولی با لبخند به اکنون بگذرانم. این نقل قول ها متعلق به یک خلبان پیشکسوت هلال احمری است؛ خلبانی که به خوشرویی و شوخ طبعی شهره بود. اسماعیل وحید، سال ۱۳۳۴ به دنیا آمد، فرزند دوم خانواده ای ساکن خانه ای حوالی فرودگاه مهرآباد تهران بود. خانه ای که صدای «تیک آف» پرواز هواپیماها به اقصی نقاط جهان نوای روزانه ای بود که در لایه لایه آجرچین هایش می نشست و ذهن پسرک را به سوی عشقی به نام «پرواز» سوق می داد. کاپیتان اسماعیل وحید از سال ۱۳۷۰ وارد جمعیت هلال احمر شد و از آن زمان در مأموریت های متعدد امدادی به هموطنان خدمت کرد. او که از پیشکسوتان امداد هوایی هلال احمر بود، ۱۸ سال ریاست امداد هوایی هلال احمر را بر عهده داشت و در سمت های معاون عملیات شرکت هلی کوپتری نوید و عضو هیأت مدیره این شرکت هم خدمات انسان دوستانه خود را به هموطنان ارایه کرده است. کاپیتان وحید که به پیر امداد هوایی جمعیت هلال احمر معروف است، با بیش از ۴۰ سال سابقه پرواز در تمام خطوط هوایی کشور، به عنوان قدیمی ترین خلبان هلی کوپترهای امداد و نجات ایران شناخته می شود. اسماعیل وحید صبح دیروز در شصت و چهار سالگی دار فانی را وداع گفت و برای همیشه به آسمان پرواز کرد. خواندن تکه خاطرات این کاپیتان جمعیت هلال احمر در گفت و گو ۶ سال پیش با روزنامه ایران، از عشق پرواز در دوران کودکی تا مأموریت های سخت و چالش برانگیز امداد و نجات در طول سال ها خدمت داوطلبانه و خالصانه اش در هلال احمر خالی از لطف نیست.



طرح: رضا صدوند

## پیام تسلیت رئیس جمعیت هلال احمر

درس هایی مهم نزد این جمعیت به یادگار باقی می ماند و برای آیندگان عرصه امداد و نجات استفاده خواهد شد. امروز جمعیت هلال احمر مفتخر به داشتن مرکز امداد هوایی قدرتمند و موثر در حوادثی چون زلزله کرمانشاه، حادثه سقوط هواپیمای تهران- یاسوج و سیل اخیر در استان های مختلف است و مطمئناً بدون تلاش های مردان نوع دوست و متعهدی چون کاپیتان اسماعیل وحید این امکان اکنون فراهم نبود. فقدان این همکار عزیز و فرمانده بزرگ را به خانواده محترم ایشان و امدادگران و نجاتگران عزیزمان تسلیت می گویم و برای آن مرحوم رحمت، مغفرت و رضوان الهی مسئلت دارم. خدایش بیامرزد.

دکتر علی اصغر ییوندی  
رئیس جمعیت هلال احمر

اندک اندک جمع خوبی از کنار ما می روند. امروز یکی دیگر از سرمایه های معنوی هلال احمر را از دست دادیم. کاپیتان اسماعیل وحید، از اولین خلبانان و بنیانگذاران امداد هوایی هلال احمر با کوله باری از سال ها تلاش و تجربه بر اثر بیماری از میان ما رفت و این ضایعه ای تأسف انگیز برای این جمعیت امدادی و داوطلبانه به شمار می آید.

تجربه های گرانسنگ کاپیتان وحید با حدود دوده ریاست بر مرکز امداد هوایی سازمان امداد و نجات و حضور در عملیات های خطیر از جمله زلزله بم سرمایه های ارزشمند برای جمعیت هلال احمر بود که اکنون به عنوان



## تحويل کمک ۴۲ میلیون تومانی انجمن دندانپزشکی ایران به سیل زدگان

نمایندگان انجمن دندانپزشکی ایران شاخه قم، کمک ۴۲ میلیون و ۱۵۰ هزار تومانی این انجمن را برای کمک به سیل زدگان اخیر کشور به جمعیت هلال احمر این استان تحويل دادند. نماینده انجمن دندانپزشکی ایران، شاخه قم ضمن تقدیر از تلاش های جمعیت هلال احمر و ارایه خدمت به مردم به ویژه در بحران ها، یک فقره چک به مبلغ ۴۲ میلیون و ۱۵۰ هزار تومان را که کمک های جمعی از اعضای این انجمن به سبیل زدگان بود، به مدیر عامل جمعیت هلال احمر قم تحويل داد. اعضای انجمن دندانپزشکی ایران، شاخه قم، ابراز تمایل خود برای عضویت داوطلبانه در هلال احمر و ارایه خدمات در زمان های مورد نیاز را اعلام کردند. محمد گل فشان در این نشست با تشریح عملکرد جمعیت هلال احمر در حوادث و بحران ها گفت: «با توجه به اعتماد عمومی مردم، جایگاه جمعیت هلال احمر در صفا و اول جمع آوری کمک های مردمی قرار دارد.»

## فرود میان استادیوم در حین بازی

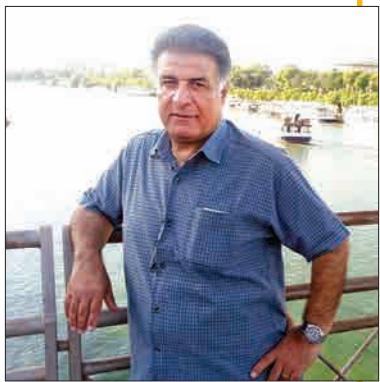
میان جنب و جوش و پیوند مردم برای به سرانجام رساندن انقلاب اسامی در سال ۵۷ بود که همراه بسیاری از ارتشیان استعفا داده و به مردم پیوستیم. بعد از پیروزی انقلاب و در سال های جنگ تحمیلی بود که بار دیگر به دنیای پرواز بازگشتم. در سال های دور از خلبانی گویسی گمشده ای داشتم که تنها آن را با برگشت به دنیای پرواز یافتم. سال ۶۶ بود، خبر رسید که درگیری در شهر بانه منجر به مجروحیت ۵ سرباز شده است. همراه تیم امدادی به سمت منطقه به پرواز در آمدیم. اعلام کردند مجروحان باید به بیمارستانی در شهر تبریز منتقل شوند. به تبریز که رسیدم، بروج مراقبت فرمان داد که در استادیوم فرود بیایم ولی نگفتند کدام استادیوم، بر فراز استادیومی که مسابقه فوتبال در آن در حال بازی بود، رسیدم. تمام صندلی های استادیوم پر بود از تماشاچیان که به قصد تماشای بازی میان دو تیم از شهر اصفهان و تبریز آمده بودند. به تصور این که باید در همان استادیوم فرود بیایم، شروع به کم کردن ارتفاع کردم که بروج مراقبت اعلام کرد باید به سمت استادیوم دیگری بروم ولی دیگر زمانی نبود و باید فرود می آمدم. هر چقدر از ارتفاع من کم می شد، بر بهت تماشاچیان و بازیکنان زمین بازی افزوده می شد، در نهایت میان نگاه های بهت زده آنان کنار زمین فرود آمدم و چند دقیقه بعد خود روهای امدادی به قصد انتقال مجروحان وارد زمین شدند و تمام این ماجراها دست در دست هم باعث متوقف شدن بازی شد. میان هیاهوی امداد رسانی بود که یکی از بازیکنان تیم فوتبال اصفهان به سمتم آمد و با شیطنت گفت: «تیم تبریزی ما را به باد حمله و گلزنی گرفته بود که تو از راه رسیدی و بازی متوقف شد، تو فرشته نجات ما شدی.»

## پرواز در رویاها

صدای هواپیماها که در گوشم می پیچید این سوال که تصویر هر آن چه روی زمین است از بالا چگونه خواهد بود، ذهنم را پر می کرد. سوالی که بدون کهنگی هر روز تکرار می شد تا آن جا که برای رسیدن به این سوال راهی جاده رسیدن به پاسخ شدم. تازه دیپلم گرفته بودم که منصور دوست چند ساله، همکلاسی و هم محلی ام به سراغم آمد. می دانست عاشق پرواز و خلبانی هستم. او نیز همچون من عشق به خلبانی داشت. خبردار شده بود که ارتش نیرو برای آموزش خلبانی می پذیرد. نیاز به توضیح بیشتری نبود هر دو می دانستیم چه می خواهیم و راهی دانشکده پرواز که آن زمان در محله چهارراه لشکر بود، شدیم. ثبت نام یک بعد مسأله بود و گذر از معاینات و آزمایش های پزشکی مخصوص و سخت برای پذیرفته شدن بعد دیگر ماجرا، دل در دل نداشتیم تا روزی که ناممان را بین ۵ نفر پذیرفته شده از میان ۲۰ متقاضی ثبت نام کرده آموزش خلبانی دیدیم. آن روز شور و شوقی غیر قابل وصف داشتیم، انگار به تمام آرزوهایمان رسیده بودیم، شادی این قبولی ما را در دنیای رویاها به پرواز در آورد. برای آموزش باید راهی اصفهان می شدیم. استاید خلبانی آن زمان همه از اروپا آمده بودند و این مسأله یادگیری زبان انگلیسی را واجب می کرد. ۶ ماه نخست تنها به یادگیری و تقویت زبان گذشت و پس از آن کلاس های زبان در کنار آموزش پرواز با هلی کوپتر همسواهم ادامه پیدا کرد.

## محکم اعلام کردم «می توانم»

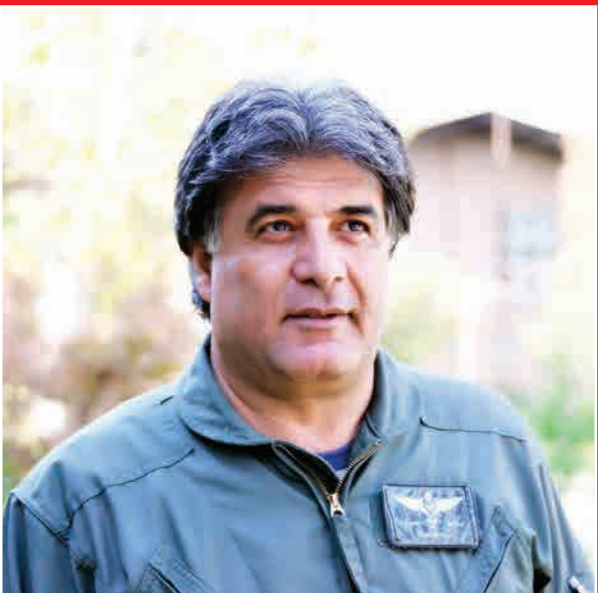
آموزش ها ادامه یافت تا روزی که استاد ارشد خلبانی اعلام کرد توان تک پروازی دارم و نیازی به همراه ندارم. او گفت فردا روز تک پروازی من است و من با تمام دلهره ای که داشتم، محکم اعلام کردم «می توانم» و این اعلام من زمان نخستین پرواز بدون همراه مرا ثبت کرد. نخستین پرواز تک نفره ۳۰ دقیقه است. زمان موعود که فرا رسید من بادم و بالگرد و کیسه شنی که جای کمک خلبان جای داده بودند. تیک آف که کردم نفس در سینم حبس شد. احساس کردم ضربان قلبم تندتر شده است. رسیدن به زمان مقصود حس عجیبی داشت. زمانی که سال ها آرزوی رسیدن به آن داشتم، فرا رسیده بود. رسیدن به زمان پرواز در آسمان بی کران و نگرستن به تابلوی بزرگ خلقت از اوج ثانیه های اول با دلهره و اضطراب آغاز شد، می دانستم مغلوب ترس شدن خط بطلان بر تحقق آرزو کشیدن است. در میان آسمان، میان بیم و ترس دل به خدا بستم و در ثانیه ای اعتماد به نفس جایگزین دلهره شد و آن نخستین تجربه پرواز تک نفره سر آغاز ۴۰ سال پرواز در پی آن بود که هر مرتبه حرکت در جاده آسمانی نقشی مستند از درس های بزرگ زندگی است.



## ثانیه هایی که هر لحظه مرگ را به خود نزدیک تر حس می کردم

سال ۶۶ بود و زمان جنگ. در مریوان مستقر بودیم که خبر رسید برای حمل مجروح باید پرواز کنیم. هنوز ۲۰ متری از زمین فاصله نگرفته بودم که موتور بالگرد در رفت و پدال ها زیر پایم کار نمی کردند و پره ها با سرعت می چرخیدند. چرخشی که ادامه آن به سقوط بالگرد و جان باختن همه ختم می شد. اهمیت ثانیه ها را آن جا دریافتم. در یک لحظه تصمیم به خاموش کردن موتور بالگرد گرفتم، انتخابی که به آهسته شدن دور چرخش پره ها ختم شد. در همان حین چندین مرتبه به اتاق فرمان اعلام کردم که دستگاه ها از کنترل خارج شده و درخواست کمک کردم. بالگرد میان گل ولای با زمین برخورد کرد. دقایقی همه ساکت بر جاهای خود میخکوب شده بودیم، همه ثانیه های مرگباری را پشت سر گذاشته بودیم، ثانیه هایی که هر لحظه مرگ را به خود نزدیک تر حس می کردیم، ولی حکمت خدا نجات از حادثه بود. چند دقیقه گذشته بود که صدای بالگردی شنیده شد. آنها که رسیدند ما تازه خود را از داخل بالگرد گرفتار شده در گل ولای بیرون کشیده بودیم. دوان دوان با کاورهای حمل جنازه به سمت ما می دویدند و ما لبخند زنان به آنها می نگرستیم که تصور مرگ ما را بعد از این حادثه داشتند. در آن ثانیه ها که مرگ با سرعت به قصد جانمان می آمد به هیچ چیز جز تمرکز برای یافتن راهی برای نجات نمی اندیشیدیم، آن لحظه بیشتر از همیشه حمایت خدا را حس کردم و پس از آن تنها شنیدن صدای خانواده ام را دوست داشتم. وجود پر شده بود از دلالتی دین چهره هایشان و شنیدن صدایشان، وقتی در ثانیه ای این چنینی قرار می گیری هر چه از ذهنت می گذرد خوبی و نیکی اطرافیان دوست داشتنی است. خانواده ام همیشه همدلم بودند و اگر تا این حد همیارم نبودند آسوده، قادر به دنبال کردن رسالتی که انتخاب کرده بودم، نبودم.

## این هدیه من است به شما برای نجات جان پدرم



آن صدای کودکانه خود می گفت که می خواهید کاپیتان وحید را ببیند؛ شنیدن نامم از دهان او بیشتر کنجکاوام کرد. وقتی پسر مقابلم ایستاد حلقه اشک در چشمانش نقش بست. بغض راه گلویش را گرفت، بغضی که وقتی لب به سخن گشود، گلوئی همه حاضران را گرفتار کرد. صدایش هنوز در گوشم است: «خیلی برای پیدا کردن شما جست و جو کردم، شما بودید که پدرم را از میان آن سانحه مرگبار جاده قم- تهران به بیمارستان رساندید. پزشکان گفتند اگر چند دقیقه دیرتر به بیمارستان می رسید، از دنیا می رفت.» پسرک می گفت و اشک می ریخت، اشک شوق برای داشتن آغوش پدرانه، او با همان مهر کودکانه گردنبدنی بود که قرآنی بهر آن متصل بود را از گردن خود باز کرد و در دستم داد و گفت: «این هدیه من است به شما برای نجات جان پدرم تا که حافظی باشد برای نگهداری از جان شما برای خانواده تان.» هدیه او گوهری است که نشان می دهد آرزوی دیدن چهره بی غم مردم سخت نیست، تنها باید همدلی و نودوستی فراتر از خودبینی را در ذهن خویش پرورش دهیم.

لحظه های امداد را ثبت می کردند و همان تصاویر ثبت شده بود که نقش آفرین تابلویی زیبا در زندگی ام شد. مجروحان را در کمترین زمان ممکن به بیمارستان شماره دو تهران رساندیم و بعد از آن روز خبری از حادثه دیدگان آن حادثه نداشتیم تا آن روز، روزی که آن پسرک ۱۲ ساله را دیدیم که دوان دوان به سوی بالگرد می آمد و تلاش نیروهای محافظ برای مهار حرکت او بی فایده بود. او با

تصمیم گرفتم زودتر شیفت را ترک کرده و به سمت تهران و پایگاه حرکت کنم. هنوز ۶۰ کیلومتر پرواز نکرده بودم که متوجه گردوخاکی وسط جاده شدم. بر خورد چند خودرو موجب گردوغبار شده بود. مجروحان کنار جاده نیمه جان بودند. انگار در تعجیل ترک شیفت حکمتی بود. کنار سانحه فرود آمدم و گروه امدادی به سرعت وارد عملیات شد. حاضران با دوربین های خود